یادداشت

لاله‌زار، ویترین دوباره فرهنگ و هنر تهران؟

ادامه از صفحه اول

و واقعا حیف است که با بی‌توجهی و ظلم به فرهنگ شهری، به این روز بیفتد! اسکندر مختاری، معمار متخصص میراث فرهنگی با اشاره به آتش‌سوزی اخیر تأکید کرد: «آنچه امروز در لاله‌زار می‌بینیم، تقابل نابرابر اقتصاد شهری با فرهنگ و هویت است! و خیابانی که زمانی نماد ورود تهران به جهان مدرن، محل شکل‌گیری خاطره جمعی، و مرکز سینما، تئاتر و زندگی فرهنگی بود، امروز زیر فشار اقتصاد زمین، تغییر کاربری‌های افسارگسیخته و غیبت سیاست‌گذاری مؤثر شهری، به فضایی فرسوده و بی‌هویت بدل شده است. درواقع سینما ایران، مانند دیگر سینماهای لاله‌زار، در سال‌های گذشته بارها محل مناقشه میان مالکان، شهرداری و نهادهای میراث فرهنگی قرار داشته و موضوع تخریب، نوسازی یا حفظ آن همواره مورد اختلاف بوده است. ولی اقدام نهادهای مسئول به جای رسیدگی، نظارت و نجات، به رهاشدن این خیابان مهم و محوری تهران، به‌ویژه در جنوب خیابان جمهوری انجامیده است. درواقع لاله‌زار امروز دقیقا برعکس آن چیزی است که باید باشد. این خیابان از روز اول محل اهالی هنر و مد، و تفریح مردمی بود که هنوز برای گردش، خرید و تجربه زندگی شهری به آن متمایل‌اند.

لزوم احیای لاله‌زار و سرمایه‌گذاری فرهنگی

اگر گشایشی اجتماعی-فرهنگی در شهر ایجاد شود، روشن است که با سرمایه‌گذاری جدید این فضاهای فرهنگی دوباره احیا می‌شوند. لاله‌زار هنوز یک جامعه زنده و فعال است و اتفاقا به کمک خود اهالی شاغل در خیابان، بهتر می‌تواند یک محور فرهنگی باقی بماند. اگرچه با نگاهی کلی و ناشی از یأس دوران، به نظر خیلی‌ها می‌رسد که اقتصاد جاری و منطق بازار اجازه ندهد آن کارکردهای قدیمی پایدار بماند، اما با ظاهرشدن اولین طلایه‌های زندگی فرهنگیِ دوباره، مثلا با جان‌گرفتن خانه اتحادیه (خانه طهران) -که گه‌گاه نیز با برنامه و رویداد و نمایش، شهروندان را به سمت لاله‌زار می‌کشاند- یا راه‌اندازی دوباره تئاتر نصر (تئاتر تهران) -که سال‌هاست سازمان زیباسازی می‌خواهد مرمت و اداره آن را به بخش خصوصی واگذار کند- همین اهالی لاله‌زار یا اهالی فرهنگ، در راستای احیای خیابان سرمایه‌گذاری خواهند کرد، چنان‌که در سال‌های اخیر تقریبا تمام دو طرف لاله‌زار نو، در شمال خیابان جمهوری خیلی نونوار شد و چهره‌ای نو به خود گرفت. مثل تمام خیابان‌های معروف مراکز تاریخی شهرهای معروف جهان، لاله‌زار، با پیشینه‌ای تاریخی و فرهنگی، با وجود آتش‌سوزی‌ها و تهدیدهای تجاری، هنوز ظرفیت احیا دارد. فعالان شهرسازی و فرهنگ معتقدند تنها با برنامه‌ریزی دقیق، سرمایه‌گذاری هدفمند و حمایت دولت و شهرداری، می‌توان این خیابان را دوباره به قلب فرهنگی تهران تبدیل کرد و از فراموشی نجات داد. اگرچه سینماهای قدیمی لاله‌زار در سال‌های ۷۰ تعطیل و از چرخه اکران خارج شده بودند، اما خوشبختانه در طرح‌های شهری مصوب هنوز کاربری‌شان فرهنگی است. و اگر وزارت ارشاد همت کند و طبق ضابطه و قانون جاری و با وسواس در طرح‌های جدید حفاظتی، مرمتی و بهسازی برای این سینماها، بر حفظ فضاهای فرهنگی و سالن‌های جدید سینما و تئاتر و نمایش تأکید ورزد، واضح است که در ترکیب‌های فضایی جدید، انواع فضاهای پذیرایی و تجاری، فرهنگی، صنایع دستی و هنر نیز می‌توانند ادغام شوند. مثلا همین سینما ایران که در سال ۱۳۳۵ با ظرفیت هزارو ۲۰۰ صندلی شروع به کار کرد، امروز می‌تواند با نقشه جدید تبدیل به چند سالن و فضای کافه رستوران و مغازه‌های کوچک شود. روشن است که برای تشویق چنین تغییراتی، لازم است شهرداری به انتقال انبارهای بزرگ و بخشی از کالاهای بزرگ و اشغال‌کننده فضا کمک کند. کسبه لاله‌زار مدت‌هاست مایل به این جابه‌جایی هستند و بارها آن را نیز اعلام کرده‌اند. مگر بازار بلور و خشکبار از بازار به سمت شوش و کاروان‌سرای خانات نرفت؟ مگر خیابان‌های ناصرخسرو، باب همایون، سی تیر و پامنار سامان بهتری نیافتند؟ پس چرا لاله‌زار که همیشه گل سرسبد بوده، باید چنین مهجور و شلوغ و پریشان بماند؟

اصل شفافیت در نظام مالیاتی؛ پلی برای اعتماد مردم

ادامه از صفحه اول

۳. تمرکزگرایی در سازمان امور مالیاتی و فقدان نظارت مدنی مستقل.
۴. معافیت‌های غیرمنطقی و تبعیض‌آمیز که عدالت مالیاتی را نقض می‌کند.
۵. نبود حمایت از افشاگران فساد مالیاتی که در کشورهای پیشرفته یکی از ارکان شفافیت است.

۸. ارتباط شفافیت با پاسخ‌گویی مالیاتی

شفافیت بدون پاسخ‌گویی، معنایی ناقص دارد. پاسخ‌گویی یعنی اینکه مقامات مالیاتی موظف‌اند در برابر تصمیمات و اقدامات خود دلایل روشن ارائه دهند. این دو اصل در کنار هم موجب کنترل متقابل قدرت و افزایش مشروعیت نظام مالیاتی می‌شوند. در نظام‌های حقوقی پیشرفته، گزارش‌های سالانه مالیاتی دولت به صورت عمومی منتشر می‌شود تا مردم بدانند منابع چگونه هزینه شده است؛ امری که در ایران نیز باید به یک رویه الزام‌آور بدل شود. در حقوق اداری، پاسخ‌گویی به معنای الزام مقام اداری به توضیح و توجیه تصمیمات خود در برابر قانون و مردم است. هرگاه شفافیت وجود نداشته باشد، پاسخ‌گویی نیز بی‌معنا می‌شود. انتشار گزارش‌های عمومی، امکان شکایت و اعتراض مؤدیان و نظارت قضائی دیوان عدالت اداری از مصادیق تحقق این اصل در ایران است. ایجاد سازوکاری برای گزارش‌دهی سالانه عملکرد مالیاتی دولت به افکار عمومی می‌تواند گامی بزرگ در راستای پاسخ‌گویی مالی باشد.

۹. آثار اقتصادی و اجتماعی شفافیت مالیاتی

تحقیقات اقتصادی نشان می‌دهد کشورهایی که نظام مالیاتی شفاف‌تری دارند، از نرخ فرار مالیاتی پایین‌تر و مشارکت اقتصادی بالاتری برخوردارند. در بعد اجتماعی نیز شفافیت مالیاتی موجب تقویت حس مشارکت ملی، افزایش اعتماد به نهادهای حاکمیتی و گسترش فرهنگ قانون‌مداری می‌شود. از سوی دیگر، شرکت‌ها و مؤدیان بزرگ با عملکرد شفاف، اعتبار اجتماعی و تجاری بالاتری پیدا می‌کنند که خود به رونق بازار کمک می‌کند. تجربیات بین‌المللی نیز نشان داده است که شفافیت مالیاتی، مستقیما با کاهش فرار مالیاتی، افزایش درآمدهای پایدار و رشد سرمایه‌گذاری مشروع ارتباط دارد. از منظر اجتماعی نیز شفافیت مالیاتی باعث تقویت حس تعلق ملی، افزایش مشارکت داوطلبانه در پرداخت مالیات و کاهش احساس تبعیض اقتصادی می‌شود. در اقتصاد رفتاری مالیاتی، رابطه مستقیمی میان «درک عدالت و شفافیت» و «تمکین مالیاتی» وجود دارد. به بیان دیگر، هرچه شهروندان نظام مالیاتی را شفاف‌تر و عادلانه‌تر ببینند، تمایل‌شان به پرداخت مالیات بیشتر خواهد بود.

۱۰. راهکارهای تقویت شفافیت مالیاتی در ایران

برای تحقق اصولی و پایدار شفافیت در نظام مالیاتی ایران، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود: ۱. تصویب قانون جامع شفافیت مالی عمومی با ضمانت اجرای کیفری و اداری. ۲. الزام سازمان امور مالیاتی به انتشار گزارش‌های تفصیلی سالانه عملکرد مالیاتی به صورت عمومی. ۳. نهادینه‌سازی آموزش حقوق مالیاتی در مدارس و دانشگاه‌ها برای ارتقای سواد مالی شهروندان. ۴. توسعه سامانه‌های هوشمند مالیاتی با قابلیت ردیابی لحظه‌ای معاملات. ۵. ایجاد نهاد نظارتی مستقل از دولت برای ارزیابی شفافیت مالیاتی. ۶. حمایت قانونی از افشاگران فساد مالیاتی و خبرنگاران تحقیقی در حوزه مالی.

نتیجه‌گیری

اصل شفافیت در نظام مالیاتی نه‌تنها یک قاعده اخلاقی، بلکه یکی از الزامات حقوق عمومی و شرط لازم تحقق عدالت مالیاتی است. بدون شفافیت، مالیات از ابزار عدالت به وسیله‌ای برای اعمال قدرت تبدیل می‌شود و اعتماد عمومی از میان می‌رود. در مقابل، اجرای دقیق و هوشمندانه این اصل می‌تواند نظام مالیاتی ایران را از وضعیت انفعال و بی‌اعتمادی به سمت نظامی مردم‌محور، قانون‌مدار و پاسخ‌گو سوق دهد. درواقع شفافیت پلی است میان دولت و مردم؛ پلی که بر پایه قانون، اعتماد و آگاهی بنا می‌شود.

*** وکیل پایه یک دادگستری و عضو کمیسیون مالیاتی کانون وکلای دادگستری مرکز**

کارشناسان تأثیر حذف حجم مبنا به عنوان یک قانون جنجالی ۲۲ ساله در بازار سرمایه را بررسی می کنند؛

تصمیم بزرگ حذف حجم مبنا

شرق: سازمان بورس ایران به یک محدودیت جنجالی ۲۲ ساله در بازار سرمایه پایان داد و حجم مبنا را از معاملات حذف کرد؛ تصمیمی که گفته می‌شود در ادامه آن حذف دامنه نوسان رقم می‌خورد و امکان مداخله دولت در معاملات بازار سرمایه را کاهش می‌دهد. این تصمیم قرار است از ابتدای دی‌ماه ۱۴۰۴ اجرایی شود. هرچند این اتفاق مورد استقبال شمار زیادی از فعالان بازار سرمایه قرار گرفت و برخی آن را شجاعانه توصیف کردند اما شماری از کارشناسان معتقد هستند مشکل اصلی بازار سرمایه ایران عمق پایین و ارزش نازل بورس تهران است که ریشه آن به اقتصاد دولتی برمی‌گردد. برای فهم بهتر این ماجرا باید بورس عربستان به نام تداول را مثال زد که هم‌اکنون توانسته است به بزرگ‌ترین بازار سرمایه خاورمیانه و یکی از ۱۰ بورس برتر جهان تبدیل شود و ارزشی حدود ۲.۹ تریلیون دلار دارد. عربستانی که تلاش می‌کند با جذب سرمایه‌گذاری خارجی از اقتصاد تک‌محصولی نفت خارج شود یا بورس امارات که متشکل از بورس ابوظبی با ارزشی حدود ۸۵۴ میلیارد دلار و بورس دوبی با ارزشی حدود ۲۴۴ میلیارد دلار است. در مقابل بورس تهران تنها حدود ۹۷ میلیارد دلار ارزش دارد.

ماجرای یک اختراع در بورس ایران!

حجم مبنا در سال ۱۳۸۲ در حالی به بازار سرمایه ایران معرفی شد که بازار سهام با مشکل جدی کم‌عمقی، حجم پایین معاملات و نوسان‌های غیرواقعی قیمت مواجه بود. در آن زمان، قیمت پایانی هر نماد برابر با قیمت آخرین معامله روز بود؛ به این معنا که چند معامله کوچک در دقایق پایانی می‌توانست قیمت مرجع روز بعد را به‌طور مصنوعی تغییر دهد. برای مقابله با این ضعف ساختاری، حجم مبنا به‌عنوان راه‌حلی بومی طراحی شد که در هیچ‌جای جهان مصداق نداشت. منطق حجم مبنا از این قرار بود که قیمت تنها زمانی باید رسمیت پیدا کند که در حجم معناداری از معاملات آن تغییر کرده باشد. بر این اساس، اگر حجم معاملات روزانه کمتر از حد مشخصی باشد، تنها بخشی از تغییر قیمت در قیمت پایانی اعمال می‌شود. حجم مبنا در سال‌های ابتدایی نقش مهمی در کاهش دستکاری قیمت، مهار نوسان‌های هیجانی برای سرمایه‌گذاران خرد ایفا کرد. این ابزار عملا جایگزینی برای نبود حراج پایانی، بازارگردانی حرفه‌ای و نظارت هوشمند بود.

این مکانیسم که حداقل حجم معاملات لازم برای تغییر قیمت را تعیین می‌کند، در سایر بورس‌های بزرگ جهان وجود ندارد. در مقابل بازار سایر کشورها از ابزارهای متفاوتی استفاده می‌کنند. در بازارهایی مانند آمریکا و اروپا، عمق بالای معاملات و حضور گسترده بازارگردان‌ها اجازه نمی‌دهد قیمت با چند معامله کوچک جابه‌جا شود. علاوه بر این، مقررات سخت‌گیرانه‌ای برای جلوگیری از دستکاری قیمت وجود دارد و نهاد ناظر به‌صورت لحظه‌ای رفتارهای مشکوک را رصد می‌کند. در برخی بورس‌ها هم دامنه نوسان پویا یا توقف خودکار معاملات هنگام نوسان شدید، نقش کنترل‌کننده دارد. با این حال مداخله دولت در قیمت‌گذاری سهام حدود دو دهه مورد نقد و بحث کارشناسان بازار سرمایه بود و حالا در یک تصمیم شجاعانه سازمان بورس و اوراق بهادار حذف حجم مبنا را تصویب کرد و به محدودیتی ۲۲ ساله پایان داد؛ تصمیمی که از ابتدای دی‌ماه ۱۴۰۴ اجرا می‌شود و براساس آن، حجم مبنای تمامی نمادهای پذیرفته‌شده در بورس تهران و فرابورس ایران برابر یک سهم تعیین می‌شود. این تصمیم سازمان بورس اما با واکنش‌های متفاوتی از سوی کارشناسان و فعالان بازار سرمایه مواجه شده است. برخی آن را تصمیمی شجاعانه توصیف کرده‌اند و برخی معتقد هستند این اتفاق باید تدریجی رخ می‌داد. گروهی دیگر از کارشناسان هم با اشاره به عمق کم بازار سرمایه ایران و ارزش پایین آن، این تصمیم را فاقد اهمیت خاص می‌دانند و اما مخالفان این تصمیم صدای چندان بلندی در انعکاس واکنش‌ها نداشتند.

کارشناسان چه می‌گویند؟

محمد علیزاده‌آرانی، کارشناس بورس، در گفت‌وگو با «شرق» توضیح می‌دهد که حجم مبنا در سال ۱۳۸۲ و در سازمان کارگزاران بورس و اوراق بهادار که دکتر حسین عبده‌تبریزی دبیر کل وقت بود، وضع شد و با توجه به تغییرات ساختاری و رؤسای متعدد سازمان، تاکنون نیز ادامه داشته است. او می‌گوید: «در طول ۲۲ سال گذشته حجم مبنا که میزان درصد معاملات از کل سهام یک شرکت بورسی و فرابورسی در بازه یک ساله بود، توسط نهاد نظارتی دستخوش تغییرات شده و به‌عنوان ابزار کنترلی شائبه شاخص‌سازی را برای سرمایه‌گذاران متبادر می‌کرد. این فرایند برای سرمایه‌گذاران خوشایند نبود، زیرا چنانچه سهم تا میزان حجم مبنا، مورد معامله قرار نمی‌گرفت، تغییر قیمتی سهم برای معاملات بعدی انجام نمی‌شد و گاهی ارزش عادلانه و منصفانه سهم تا چندین روز تغییر نمی‌کرد». علیزاده‌آرانی ادامه می‌دهد: «اعتقاد برخی از سهام‌داران بر این بود که حجم مبنا و استفاده ابزاری نهاد نظارتی بلای جان بازار شده و از شفافیت و کیفیت بازار می‌کاهد. با توجه به پیشرفت ماشین‌های الکترونیکی و استفاده از سیستم‌ها و برنامه‌های مدرن و نیز ایجاد زیرساخت‌ها و دسترسی اپلیکیشن‌های معاملاتی آنلاین و سایر ریزساختارها و سیستم‌های کنترلی و ابزارهای قابل اتکای کنترلی نزد نهادهای نظارتی در طول سالیان گذشته، تقریبا کارایی و اثربخشی حجم مبنا از حیز انتفاع افتاده است. تنها نگرانی و واهمه سرمایه‌گذاران کنونی درباره سهام شرکت‌های کوچک است که تحت تأثیر این تصمیم قرار گرفته و مجددا ظن دستکاری قیمت در بین سرمایه‌گذاران و سهام‌داران ایجاد شود و دستگاه نظارتی دستورالعمل و بخش‌نامه برای کنترل مجدد صادر کند». این کارشناس همچنین تأکید می‌کند که از سوی دیگر دیدگاه برخی از سرمایه‌گذاران حذف حجم مبنا را به بازار کار و با عمق مناسب نسبت می‌دهند و وجود صف‌های خرید و فروش در بازار را چالش‌برانگیز می‌دانند. او می‌گوید: «این به شرطی می‌تواند محقق شود که اعمال سلیقه در حذف معاملات و سفارشات روزانه و دستورالعمل‌های خلق‌الساعه و شبانه وجود نداشته باشد. البته برای روان‌سازی و کارایی بهتر بازار باید تغییرات مهم دیگری در تکمیل این رخداد شکل بگیرد». محمد خبری‌زاد، دیگر کارشناس بورس، به «شرق» توضیح می‌دهد که برداشتن حجم مبنا به‌تنهایی کافی نیست و سازمان بورس باید دامنه نوسان را هم حذف کند یا بازه بزرگ‌تری برای آن در نظر بگیرد. او می‌گوید: «تصمیم حذف حجم مبنا، تصمیم خیلی بزرگی بوده. به نظرم سازمان بورس تصمیم شجاعانه‌ای گرفت. چون فرمول محاسباتی حجم مبنا طوری بود که سهم‌های کوچک و متوسط خیلی تحت تأثیر بودند و تقریبا می‌شود گفت در یکی، دو، سه سال اخیر، یکی از دلایلی که به سهم شرکت‌های کوچک و متوسط اقبالی وجود نداشت، وجود همین حجم مبنا بود». به گفته او با وجود حجم مبنا، برای اینکه سهم‌ها بخواهند یک درصد روزانه‌شان رشد کند، باید حجم زیادی از سهام شرکت مورد معامله قرار می‌گرفت که عملا امکان‌پذیر نبود و قدرت رقابت شرکت‌های کوچک و متوسط در بازار سرمایه از بین رفته بود. با این حال غلامرضا سلامی، اقتصاددان و کارشناس ارشد بازار سرمایه از زاویه دیگری به ماجرا نگاه می‌کند و به «شرق» می‌گوید گرفتاری اصلی بازار سرمایه ایران عمق کم و ارزش پایین آن است و اصلا اختراعاتی مانند حجم مبنا و دامنه نوسان در بورس ایران به‌دلیل همین کم‌عمقی بازار سرمایه بوده است. او تأکید می‌کند که برداشتن حجم مبنا و دامنه نوسان تأثیر خاصی روی بازار سرمایه ایران ندارد و تا زمانی که اقتصاد کشور دولتی و شبه‌دولتی اداره می‌شود، بورس ایران نمی‌تواند عمق‌دار و صاحب ارزش بالایی شود. او تأکید می‌کند که در حال حاضر مالک عمده شرکت‌های بورسی شرکت‌های دولتی یا خصولتی یا مؤسسات عمومی غیردولتی هستند و عملا بورس به دست دولتی‌ها و شبه‌دولتی‌ها افتاده است و این چالش عمده بورس کشور است.

سهام‌فروشی یا اصلاح ساختاری؟ واقعیت‌های خصوصی‌سازی سایپا

امیرمحمد شفیعی
پژوهشگر اندیشکده حکمرانی شریف

به بهانه اخبار مربوط به خصوصی‌سازی ۴۲ درصد از سهام تودلی خودروسازی سایپا، در این یادداشت تلاش شده است که تصویری روشن و منسجم از وضعیت کنونی صنعت خودروی ایران و موانع ساختاری خصوصی‌سازی ارائه شود. موضوع صرفا جابه‌جایی یک بلوک سهام نیست؛ سخن از آینده صنعتی است که در اشتغال مستقیم و غیرمستقیم، در پیوند با هزاران بنگاه قطعه‌ساز، در حمل‌ونقل شهری و بین‌شهری و در سبد هزینه خانوار نقشی تعیین‌کننده دارد. هر تصمیمی درباره مالکیت و حکمرانی این صنعت، اثراتی اقتصادی و اجتماعی بر جای می‌گذارد و باید با نگاهی سیستمی، مبتنی بر شواهد و با هدف ارتقای بهره‌وری و کیفیت دنبال شود. خصوصی‌سازی سهام سایپا در بستری پیگیری می‌شود که هنوز محدودیت‌های جدی برای واردات خودرو وجود دارد و اقتصاد ایران از مزایای تجارت آزاد تا حد زیادی بی‌بهره است. وقتی دسترسی باثبات به بازارهای جهانی، فناوری‌های روز و شبکه‌های تأمین بین‌المللی فراهم نباشد، تغییر مالک از دولت به بخش خصوصی الزاما به معنای رقابت‌پذیری و بهبود عملکرد نیست. خصوصی‌سازی ابزار است، نه هدف؛ اگر قواعد بازی رقابتی نباشد، این ابزار کارایی لازم را پیدا نمی‌کند و تنها صورت‌مسئله تغییر می‌کند، در حالی که متن مشکل پابرجاست. خودروسازی صنعتی با بازدهی صعودی نسبت به مقیاس است؛ هرچه تیراژ بالاتر باشد، هزینه متوسط تولید هر واحد کاهش یافته و امکان سوددهی افزایش می‌یابد. به همین دلیل، دهه اخیر شاهد ادغام‌های گسترده، اتحادهای راهبردی، پلتفرم‌های مشترک و یکپارچه‌سازی زنجیره‌ها در سطح جهانی بوده‌ایم. در چنین صنعتی، گفتمان «افزایش رقابت میان دو شرکت داخلی پشت دیوارهای تعرفه‌ای» با منطق اقتصاد مقیاس همخوان نیست. بازار ایران سالانه حدود یک‌ونیم میلیون دستگاه ظرفیت جذب دارد؛ عددی که برای توجیه توسعه همزمان پلتفرم‌های متعدد کافی نیست. راهبرد عقلانی، اتصال به بازار جهانی و تمرکز بر تعداد محدودی پلتفرم مشترک با تیراژ بالا، ارتقای کیفیت و کاهش هزینه تمام‌شده است. در کنار آن، باید به جای رقابت نمایشی، به رقابت واقعی با بازیگران منطقه‌ای و جهانی اندیشید. البته پیوستن به زنجیره ارزش جهانی الزاما به تولید خودروی کامل محدود نیست؛ قطعه‌سازی می‌تواند مزیت‌های نسبی ایران را به ارزآوری پایدار تبدیل کند، مشروط بر آنکه استانداردهای فنی، ثبات سیاسی و دسترسی به تأمین مالی فراهم باشد. قطعه‌سازیِ صادرات‌محور، هم ریسک‌های بازار داخلی را پوشش می‌دهد و هم پل ارتباطی با فناوری‌های نو ایجاد می‌کند. تحقق این هدف، نیازمند سیاست‌های پیش‌بینی‌پذیر، رژیم تعرفه‌ای منطقی، شبکه آزمایشگاه‌ها و نهادهای گواهی‌دهی هم‌سطح معیارهای بین‌المللی و قراردادهای بلندمدت مبتنی بر کیفیت و تحویل به‌موقع با خودروسازان است. مانع مهم دیگر، مداخله مستقیم دولت در قیمت‌گذاری است. صنعتی که قیمت فروش محصولاتش به صورت دستوری تعیین می‌شود، نمی‌تواند برای تحقیق و توسعه، ارتقای کیفیت و تنوع‌بخشی حسابگرانه برنامه‌ریزی کند. شکاف مزمن میان قیمت کارخانه و بازار، انگیزه‌های رانتی می‌آفریند، سرمایه در گردش را می‌فرساید و به زیان انباشته دامن می‌زند. راه درست، کنارگذاشتن قیمت‌گذاری دستوری و حرکت به سوی چارچوب‌های شفاف رقابتی است؛ به جای سرکوب قیمت، می‌توان از ابزارهای هدفمند مانند اعتبار مالیاتی برای پلتفرم‌های کم‌مصرف، استانداردهای ایمنی و آلایندگی سخت‌گیرانه و اطلاعات شفاف برای مصرف‌کننده بهره گرفت تا هم کیفیت ارتقا یابد و هم از طریق رقابت مطلوبیت مصرف‌کننده تأمین شود. چالش سوم به حکمرانی و مدیریت بازمی‌گردد. سال‌های طولانی، بنگاه‌های خودروسازی با منطق رضایت ذی‌نفعان متعدد و گاه متعارض اداره شده‌اند؛ از نهادهای بالادست و سیاست‌گذار تا شبکه‌های تأمین، از کارگران تا مصرف‌کنندگان. نتیجه، انتصاب‌های غیرحرفه‌ای، تصمیم‌های کوتاه‌مدت و پروژه‌هایی بوده که بیشتر پاسخ به فشارهاست تا منافع بلندمدت. خصوصی‌سازی اگر به بهبود حکمرانی شرکتی، شفافیت گزارشگری، استقلال هیئت‌مدیره و پاسخ‌گویی واقعی نینجامد، صرفا واگذاری سهام است نه اصلاح ساختار. بنگاه خصوصی برای خلق ارزش، به هیئت‌مدیره مستقل، کمیته‌های تخصصی ریسک و حسابرسی، سیستم ارزیابی عملکرد قابل سنجش و مدیریت تعارض منافع نیاز دارد. تجربه‌های پیشین خصوصی‌سازی نیز هشدار می‌دهند: پس از فرایندی طولانی و پرهزینه، سرمایه‌گذار تازه‌وارد همچنان با قیود گسترده دولتی روبه‌رو می‌شود؛ از استمرار قیمت‌گذاری دستوری تا محدودیت در چابک‌سازی نیروی انسانی و اصلاح فرایندها. در نبود امکان تعدیل، بازآرایی و بازآموزی کارآمد، بهره‌وری افزایش نمی‌یابد و هزینه‌های پنهان پابرجا می‌ماند. نتیجه این است که خریدار بخش خصوصی با تعهدات پرشمار مواجه می‌شود بی‌آنکه اهرم‌های لازم برای خلق ارزش را در اختیار داشته باشد. این دوگانگی، خطر خصوصی‌سازی صوری را بالا می‌برد و می‌تواند اعتماد عمومی را نسبت به اصل اصلاحات تضعیف کند. از این منظر، این پرسش کاملا بجاست: سرمایه‌گذار سالم با چه انگیزه‌ای وارد رقابت خرید سهام سایپا شود؟ بنگاهی که حتی پس از خصوصی‌سازی، زیر بار مداخلات سیاسی می‌ماند، با زیان‌های انباشته و بدهی‌های بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند و دسترسی‌اش به بازارها و فناوری‌های جهانی نامحتمل است، چگونه می‌تواند بازدهی جذاب بسازد؟ پاسخ، نه در انکار مشکلات که در طراحی نقشه راه اصلاحات هم‌زمان مالی، نهادی و صنعتی است؛ نقشه‌ای که ریسک سرمایه‌گذار را کاهش دهد و امکان بهره‌گیری از اقتصاد مقیاس را فراهم آورد. در سطح مالی، باید تکلیف بدهی‌ها روشن شود: بخشی از بدهی‌ها می‌تواند از طریق اوراق بلندمدت و تعویق اصل و فرع مشروط به تحقق اهداف عملکردی بازساخت شود، بخشی تبدیل بدهی به سرمایه شود و بخشی با فروش دارایی‌های غیرمولد تسویه شود. خروج از سرمایه‌گذاری‌های نامرتبط و تمرکز بر هسته سودآور، ترازنامه را سبک می‌کند. شکل‌گیری صندوق‌های پروژه برای پلتفرم‌های منتخب، امکان جذب سرمایه مردمی و نهادی را بالا می‌برد و ریسک را شفاف می‌کند. در کنار آن، قراردادهای مبتنی بر کیفیت و تحویل به‌موقع با قطعه‌سازان، چرخه نقدینگی را سالم‌تر می‌کند و انگیزه ارتقای فناوری را افزایش می‌دهد. در سطح نهادی، اصلاح حکمرانی شرکتی باید محور باشد: انتخاب مدیران بر اساس شایستگی، تعیین اهداف کمیِ قابل سنجش برای کیفیت، بهره‌وری، سودآوری و صادرات، انتشارِ منظم گزارش‌های عملکرد و دسترسی سهام‌داران خرد به اطلاعات. هیئت‌مدیره‌های مستقل و کمیته‌های ریسک، حسابرسی و سرمایه‌گذاری باید فعال باشند و تعارض منافع به صورت رسمی مدیریت شود. همچنین هرگونه حمایت دولتی باید مشروط، زمان‌دار و شفاف باشد تا از تداوم وابستگی جلوگیری کند و به بنگاه علامت دهد که پاداش، در گرو اصلاح سازوکارها و تحقق نتایج است. در سطح صنعتی، استراتژی محصول و بازار باید واقع‌بینانه و مینی‌مال باشد: تمرکز بر چند پلتفرم مشترک با امکان تولید انبوه، کاهش تنوع غیرضروری، همگرایی قطعات و استفاده از پیمان‌های تولید قراردادی با شرکای خارجی در صورت امکان. هدف‌گذاری صادرات منطقه‌ای به بازارهایی که از نظر استاندارد و خدمات پس از فروش قابل دسترس هستند، باید در دستور کار قرار گیرد. در کنار این محورها، سیاست‌های پشتیبان اهمیت حیاتی دارند: ثبات اقتصاد کلان و نرخ ارز برای برنامه‌ریزی تولید، دسترسی به تأمین مالی رقابتی از طریق بازار سرمایه و بانک‌ها و برنامه‌های بازآموزی نیروی انسانی برای انطباق با فناوری‌های جدید. باید مراقب بود که حمایت از مصرف‌کننده به قیمت تضعیف انگیزه سرمایه‌گذاری و نوآوری تمام نشود؛ بهترین حمایت، تضمین ایمنی، کیفیت، شفافیت اطلاعات و حق انتخاب واقعی از طریق رقابت است، نه تثبیت اداری قیمت‌ها و سهمیه‌بندی‌های فرساینده. جمع‌بندی آنکه خصوصی‌سازی سایپا تنها زمانی به نتیجه مطلوب می‌رسد که با آزادسازی تدریجی و هوشمندانه تجارت، رفع مداخلات قیمتی، بازسازی مالی، ارتقای حکمرانی شرکتی و انتخاب راهبرد صنعتیِ تمرکزگرا و صادرات‌محور همراه شود. صنعت خودروی ایران اگر می‌خواهد در میدان رقابت منطقه‌ای و جهانی باقی بماند، باید بر مزیت‌های واقعی تکیه کند، از پراکندگی محصولی پرهیز کند و از طریق شفافیت و پاسخ‌گویی، اعتماد سرمایه‌گذاران و مصرف‌کنندگان را به دست آورد. در غیر این صورت، واگذاری سهام تنها به جابه‌جایی نام‌ها در فهرست سهام‌داران ختم می‌شود و نه به بهبود کیفیت، امنیت و قدرت رقابت‌پذیری محصول ایرانی و این همان نتیجه‌ای است که باید از هم‌اکنون برای پیشگیری از آن چاره‌اندیشی کرد.

یادداشت

نگرانی و بحران در استان‌های شمالی کشور

اسدالله درویش امیری

امروز گزارشی را خواندم از هجوم مهاجرت از سایر استان‌ها به شمال کشور؛ به‌عنوان فرزند مازندران نتوانستم از کنار آن بی‌تفاوت عبور کنم و بگذرم! بر پایه گزارش‌های رسانه‌ای و مشاهدات میدانی، استان‌های شمالی ایران (به‌ویژه گیلان و مازندران) با بحرانی چندبعدی مواجه هستند که ثبات محیط‌زیستی، اجتماعی و اقتصادی منطقه را تهدید می‌کند. عوامل محرک اصلی این بحران عبارت‌اند از: مهاجرت اقلیمی گسترده، تخریب و تغییر کاربری اراضی، فشار بر منابع آبی و ساخت‌وسازهای بی‌ضابطه و بی‌حساب‌وکتاب.

۱. ابعاد اصلی بحران

۱.۱. مهاجرت گسترده و تغییر بافت جمعیتی

● موج مهاجرت به استان‌های شمالی در پنج سال گذشته بی‌سابقه بوده و از الگوی موقت به سکونت دائم یا شناور تغییر یافته است. ● شنیدم طی دو سال اخیر، حدود ۸۰۰ هزار نفر عمدتا به دلیل تنش آبی و آلودگی هوا از مناطق مرکزی و جنوبی به استان‌های شمالی (به‌ویژه گیلان) مهاجرت کرده‌اند. ● تمرکز مهاجران جدید به سمت گیلان در حال جابه‌جایی است، چراکه مازندران از نظر جمعیتی به حد اشباع نزدیک شده است.

۱.۲. بحران منابع آبی

● کاهش شدید بارندگی، ازبین‌رفتن نهرها و رودخانه‌ها و حتی کاهش بی‌سابقه آب رودها از جمله سپیدرود، همراه با افزایش جمعیت، فشار بی‌سابقه‌ای بر منابع آبی وارد کرده است. ● بیش از ۸۰ درصد از آب مصرفی در بخش کشاورزی ناکارآمد و با روش‌های سنتی و غلط استفاده می‌شود. در تمامی شهرها شبکه‌های آبرسانی فرسوده نیز موجب اتلاف گسترده می‌شوند. ● در تابستان گذشته، بیش از ۶۰۰ منطقه روستایی در این دو استان با تنش شدید آبی مواجه بودند. ● تجربه عینی از خشکی: روزگاری از پل آستانه اشرفیه، حرکت مواج آب سپیدرود با عرضی حدود ۲۰۰ متر، چشم‌اندازی چشمگیر و دلنواز داشت. اما ۲۰ روز پیش که از آنجا عبور می‌کردم، تنها حدود ۱۰ متر از آن ۲۰۰ متر آب جاری بود و مشاهده این وضعیت، روح و روانم را به هم ریخت که چرا این‌گونه سپیدرود به این سرنوشت تلخ رسید!

۱.۳. تخریب محیط زیست و تغییر کاربری اراضی

● تغییر کاربری غیرمجاز اراضی کشاورزی و طبیعی برای ساخت ویلا («بحران حکمرانی زمین») به یک ابرچالش تبدیل شده است. ● قطع غیرقانونی درختان جنگل‌های هیرکانی کماکان ادامه دارد و شاید از منظر مسئولان امر کم‌اهمیتی باشد. ● بحران مدیریت پسماند و نفوذ فاضلاب و شیرابه به منابع آب زیرزمینی، علاوه بر تهدید سلامت (از جمله افزایش برخی بیماری‌ها)، آلودگی را به دریای خزر گسترش داده است.

۱.۴. فشار بر زیرساخت‌ها و پیامدهای اجتماعی

● زیرساخت‌های استانی (مانند جاده‌ها، شبکه برق، آب، گاز و خدمات بهداشتی و درمانی) که برای جمعیت بومی طراحی شده، پاسخ‌گوی این حجم جمعیت نیست و به ناایمنی می‌انجامد. ● شکل‌گیری محله‌های قومی مجزا و افزایش قیمت مسکن و زمین به دلیل تقاضای مهاجران، موجب تنش با جامعه بومی و دشواری معیشت ساکنان قدیمی شده است.

۲. سناریوهای آینده (درصورت تداوم روند فعلی)

● **تشدید بحران‌های موجود:** فشار بیشتر بر آب، تخریب گسترده‌تر جنگل‌ها و اراضی و افزایش تنش‌های اجتماعی.
● **تغییر هویت منطقه:** فرسایش فرهنگ‌های محلی و نابودی چهره سنتی سکونتگاه‌ها.
● **تبدیل پناهگاه به کانون بحران:** استان‌های شمالی ممکن است خود به کانون جدیدی از بحران‌های محیط‌زیستی و معیشتی و اجتماعی تبدیل شوند.

۳. نتیجه‌گیری

وضعیت حاضر در شمال ایران نشان‌دهنده یک وضعیت اضطراری پیچیده است که مدیریت یکپارچه، برنامه‌ریزی مبتن